



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

آزادی زندانیان سیاسی خواسته‌ای هدفمند برای اعتصابات، برای ارتقای جنبش زن، زندگی، آزادی

نوشته‌ی: فرنگیس بختیاری



مهر ۱۴۰۱

«غفلت از جنبش‌های خودجوش، تحقیر آن‌ها و عدم هدایتشان در مسیری آگاهانه و ارتقای سطح آن‌ها با قرار دادنشان در درون سیاست، اغلب می‌تواند پیامدهای جدی و خطرناک داشته باشد... یکی از علل کارآمد شکل‌گیری کودتاها را باید در دست کشیدن گروه‌های مسئول از هدایت جنبش‌های خودجوش به سمت آگاهی و ارتقای آن‌ها به یک عامل مثبت سیاسی جست‌وجو کرد.» - آنتونیو گرامشی

ارتقای خیزش زن، زندگی، آزادی در مسیری آگاهانه، این‌جا و اکنون در گرو آزادی زندانیان سیاسی و پر کردن خلاء رهبری است؛ یک عامل مثبت سیاسی، که در این مرحله می‌تواند مبارزه علیه ستم جنسیتی و مذهبی را با مبارزه علیه ستم طبقاتی و ستم قومی به یک کل واحد فرا برد. تنیدگی مبارزه علیه این چهار ستم و جهت دادن به خشم و نفرت موجود توسط فعالان سیاسی شناخته‌شده، توان واقعاً موجود جنبش اجتماعی برای عدم تکرار انحراف انقلاب سال ۱۳۵۷ است.

ظرفیت خودگستری جنبش زن، زندگی، آزادی

«شکوفایی انسان، رها از همه‌ی بندهای سلطه و استثمار نژادی، قومی، طبقاتی و جنسی، شرط شکوفایی همگان است.»

در خیزش اخیر، چهار ویژگی مرتبط با زیست مهسا، ستم جنسی، ستم قومی، ستم مذهبی (شیعه نبودن) و ستم طبقاتی (فرودست بودن) موجب سراسری شدن آن، بیش‌تر بین نوجوانان اقشار میانی جامعه و کم‌تر نوجوانان به‌حاشیه‌رانده‌شده است، موضوعی که از اهمیت وافر آن نمی‌کاهد. [۱] پیشرو بودن دختران نوجوان در این خیزش، شرکت پسران دوشادوش آن‌ها و فریاد درد مشترک در خیابان و توییت‌ها، از فمینیسم معطوف به ستم مختص به زن فرا رفته است. به‌طوری‌که معترضان [۲] مرد و زن، پیر و جوان، کرد و فارس و عرب در نفی اجبار و الزامات قدرت حاکم نسبت به زن، خواسته و ناخواسته، رهایی خود را می‌یابند. جنبشی خودانگیخته که «ناگهان دوباره تا سطح بالا آمده و منفجر شده ... به این دلیل که فلاکت مفرط، یا سرکوب تحقیرآمیز نه تنها اقتصادی بلکه سیاسی نیز، چنان فریاد بلندی از هر یک از قربانیانش برآورده که تمام قربانیان فریاد یک‌دیگر را می‌شنوند... خودانگیختگی توده‌ها موتور کنش انقلابی است.»

انفجارهای سیاسی مانند جنبش زنان ایران یا جنبش اقوام - روزاوا، عفرین - و یا جنبش سیاهان، همه، خیزش‌هایی ضد سلطه و استثمار هستند و ظرفیت خودگستری آن‌ها به فرای مرزها،

می‌تواند زنجیره به‌هم‌بافته‌ی سلطه‌ و استثمار مذهبی، جنسیتی، نژادی و طبقاتی را حلقه به حلقه فعال کرده، به سوی عدالت اجتماعی راه جوید. این جنبش‌ها در مسیر تکاملی‌شان می‌توانند از منشاء و هدف اولیه‌شان فرا روند و با ارتقا به سطح بنیادی‌تر از مبارزه، توان گذار به جامعه‌ی آزاد انسانی را بیابند. جنبش نفی حجاب، یکی از این جنبش‌هاست که با به چالش کشیدن هستی‌ایدئولوژی حاکم، ابعادی چنان گسترده یافته که قادر است پایه‌های هویتی را که بستر اجتماعی و تاریخی این ایدئولوژی در منطقه است به لرزه درآورد. [۳] دختران جوان با جسارت و شهامت و سراپا خشم، قیامی را شعله‌ور کرده‌اند که پس از دهه‌ها بنیادگرایی، قتل و وحشت، نور امید و شادی به خاورمیانه می‌فرستد و خودگستری و خودزایندگی پراتیک، مرزها را پشت سر گذارده از محدوده‌ی جغرافیایی و فمینیستی صرف فرا رفته، در حال ورق زدن تاریخ جهان است نه فقط به دلیل گستردگی جغرافیایی و استمرار آن، بیش‌تر از آن رو که راهی نو برای همبستگی جهانی علیه سلطه و ستم گشوده است، تحولی تاریخی و بس مهم. روزنه‌ای در سویی چشم‌انداز تاریخی.

نوجوانان، معترض و شجاع در محاصره ایدئولوژی «براندازی» سریع

نوجوانان شگفت‌انگیزی که جرعه این تحول را زدند، ویژگی تاریخی منحصر به فردی دارند. این ویژگی با توصیف ایدئولوژیک دهه‌ی هشتادی، عامداً نادیده گرفته می‌شود. آن‌ها گرچه متولد اواخر دهه‌ی ۷۰ و دهه‌ی ۸۰ هستند اما در بستر اینترنت و مبارزه‌ی طبقاتی مستمر دهه‌ی اول قرن ۲۱ رشد کرده‌اند و خود محصول تاریخی اوج‌گیری مبارزه‌ی طبقاتی، قومی، جنسیتی و نژادی دهه‌ی گذشته در جهان و ایران هستند. طبیعی بود فرزند زمانه‌ی خود شوند چنان که می‌بینیم. آن‌ها نهال‌های دهه ۹۰ هستند، باروت خشم و عصیان، فرزندان اعتراض، فریاد و حق‌خواهی هر روزه که بر دوش زندانیان سیاسی، فعالان زن و مرد، مه‌سایه‌ی در بند بالیدند و روحیه‌ی اعتراض در آنان نهادینه شده است. آن‌ها مثل عموم انسان‌ها بسته به موقعیت‌ها و شرایط زیست و ظلمی که دیده‌اند وارد عرصه‌های مختلف اعتراض می‌شوند. نوجوانان ما که درد و آزار بنیادگرایان ضدزن را هر روز می‌کشند، مبارزه برای آزادی زن و آزادی مذهب فعالشان کرده است. آن‌ها معترضانی بی‌باک و جسور هستند و انرژی فوق‌العاده‌ای دارند، ولی صبر ندارند، دنبال نتایج سریع هستند و در غیاب راهبران آزموده در گردباد خواسته‌های جهت‌داده‌شده رسانه‌ای به سرعت تهیج و گرفتار می‌شوند.

اکنون و این روزها جادوی «براندازی» سریع اکثریت نوجوانان را تسخیر کرده است. آن‌ها سوار امواج شده، با تشویق و هلهله‌ی رسانه‌های بورژوازی، در خلسه‌ی سلب قدرت حاکمان به هر سو می‌روند،

سیزیفوار دور خود می‌چرخند، دستگیر و کشته می‌شوند، اما هدف معین قابل وصول ندارند. گرچه از نظر جغرافیایی همه جا هستند ولی از نظر کمی هم‌چنان در اقلیتند و هنوز نتوانسته‌اند کارگران را به میدان بکشانند، نتوانسته‌اند اعتماد کارگران به حاشیه‌رانده را جلب کنند. نوجوانان غیور ما فرمان اعتصاب و انقلاب به کارگرانی می‌دهند که اکثراً کنار ایستاده‌اند و نوجوانان را چون فرزندانشان ناپخته می‌دانند، هم‌دردی می‌کنند اما ورود نابهنگام به میدان نبرد را پذیرا نیستند و تا لحظه‌ی نوشتن این مقاله، هنوز این جنگ را جنگ خود نمی‌دانند. پیرها چون نگارنده تجربه‌ی انقلابی شکست‌خورده دارند، گوادلوپ را به یاد می‌آورند، «فعلاً شاه برود» به یاد می‌آورند، مسن‌ها و جوان‌ترها دو دهه جنگیده‌اند، به نقاط قوت و ضعف خود آشنایند و در غیاب فرماندهان آشنای دیروز، هنوز به میدان جدید جنگ باور ندارند. دانشجویان آگاه‌ترند، می‌دانند اگر وارد میدان نشوند، امکان دارد غافله را کلاً بیازند. به‌نظر می‌رسد اندرز گرامشی را پذیرفته‌اند که: «عدم‌هدایت جنبش‌های خودجوش به سمت آگاهی» می‌تواند خطرناک باشد. از روز شنبه وارد میدان مبارزه‌ی زن، زندگی، آزادی شده‌اند. امید داشته باشیم کارگران و معلمان نیز به این نوجوانان بپیوندند اما، حتی اگر آن‌ها هم اعتصاب کنند، در غیاب راهبرانشان، خطرات در کمین جنبش بدون سر رفع نمی‌شود، شاید کاسته شود. تنها با توان انقلابی دهه‌ی ۹۰ می‌توان بر این گردباد سوار و این انرژی بی‌مهابا را از محاصره‌ی ایدئولوژیک بورژوازی رها کنید.

چرا شعار آزادی زندانی سیاسی محور است

امروز، جامعه از اقلیتی کنش‌گر که هم‌صدا حضور مادی در مبارزات داشته باشند، شناخته شده و مورد اعتماد مردم باشند، محروم است. در غیاب چنین نیروی، فرزندان ما که در کلاس درس مبارزه‌ی دختران انقلاب، معلمان، دانشجویان و کارگران در دهه‌ی ۹۰ بزرگ شدند، تنها و بدون آموزش‌دهندگان و رشددهندگان خود، بدون راهبران آن دهه و بدون هرگونه تکیه‌گاهی در عرصه‌ی مبارزه تنها مانده‌اند. لشکری را مانند که فرمانده ندارد اما زیر رگبار دشمن، چاره‌ای جز دفاع از خود نیز ندارد. هم‌زمان ایدئولوژی بورژوازی از تلویزیون‌های فارسی‌زبان فرامرزی، رسانه‌های دموکراسی پارلمانی تا سلبریتی‌ها و قدرت‌مندان سیاست آن‌ها را محاصره کرده‌اند و برای تکرار بهار عربی دیگری، تصاویر بهمن ۱۳۵۷ را در راستای «براندازی» سریع آن روزها در باورها می‌نشانند. ایدئولوژی «انقلاب بدون رهبر»، در خلاء رهبری، رهبر می‌سازد و ایدئولوژی «براندازی» سریع، با ممانعت از تکوین مبارزات و سازمان‌یابی مردم، از آستین خود دیکتاتور مدرن بیرون می‌آورد. در چنین شرایطی آن حلقه‌ی تعیین‌کننده که می‌تواند خلاء رهبری را کمابیش پر نموده با دادن توان انقلابی به جنبش، تهاجم ایدئولوژیک موجود به نوجوانان را کم‌رنگ کند،

فعالانی هستند که در دو دهه‌ی گذشته بستر رشد این نوجوانان را فراهم کردند، فعالانی که با جان فشانی، شکنجه و زندان سکوت نکردند و با تلاش برای سازمان‌یابی همکارانشان، موفق شدند ضرورت تشکل‌های مستقل از کانون‌های صنفی تا سندیکاها و مجامع عمومی را میان مردم ببرند. آن‌ها سال‌ها زندان رفتند و بزرگ‌شدن فرزندانشان را ندیدند، زیر شکنجه با آبروی‌شان بازی شد، خانواده‌شان از نان شب محروم شدند. اما پای بر زمین واقعیت‌های موجود در میدان ماندند و هرکدام در حوزه‌ی مبارزاتی خود شناخته شده، اعتماد مردم را به دست آوردند. آن‌ها، فعالان زنان، کارگری، قومی و مذهبی، حتی حامیان محیط زیست در این روزها همگی در تبعید و زندان‌اند و حتی از دیدن زمین بارور شده‌ی خود که محصولش نوجوانانی چنین بی‌باک هستند محرومند. در صورتی که در واقعیت، در ذهن جامعه وجود دارند. مردم در این ۲۰ سال آن‌ها را شناخته‌اند به آن‌ها اعتماد دارند و فقط صدای آن‌ها را خواهند شنید.

سیاست آن‌ها

«هر خیزش اجتماعی – حتی زمانی که بتوان جرقه‌ی برافروزنده‌ی آن را بی‌امواگر طرح و توطئه‌ی مشخص نیروهایی معین یا نقشه‌ها و آمال اهورایی یا اهریمنی دوستان و دشمنان آن دانست – بدون تضادها و کشاکش‌های ژرف در ریشه‌های واقعیت اجتماعی و تاریخی آن خیزش، هرگز روی نخواهد داد.»

تضادها و کشاکش‌های ژرف اقتصادی، سیاسی در هر جامعه عموماً بر سیاست‌مداران آشکارتر از مردم است. آن‌ها پس از اتمام کرونا و رکود موقت اعتراضات، منتظر برآمد دیگری در جای‌جای دنیا بودند. اتاق‌های فکر آن‌ها می‌دانستند جنبش را سر تسلیم و کرنش نیست، سیاست‌مداران ایران نیز از ماه‌ها قبل به تدارک مقابله نشستند و نهایتاً اجرای گام‌به‌گام سرکوب سیستماتیک سال‌های ۵۸ الی ۶۰ را تنها راه نجات خود یافتند، اجراکننده‌ی آن سرکوب را در رأس دولت نشانند تا تاریخ را تکرار و اقتدار نظام در سرکوب مبارزات علیه سلطه و استثمار را تضمین مذاکرات هسته‌ای و بقای خود کنند. سرکوب‌کنندگان بر آن شدند با روش‌های استالینی لیدرها را جدا، فعالان را به بند بکشند، بدنه‌ی جنبش را از راهبرانش محروم سازند و با بمباران کردها، چون شهریور ۵۸، باز هم خون کرد دلیر را چاشنی دفاع از «تمامیت میهن»، «امنیت» و تفرقه کنند. با همین سیاست از آغاز سال ۱۴۰۱ سلب سر جنبش گام‌به‌گام جلو رفت. در آن ماه‌ها که موش کور جسور تاریخ حفاری‌اش رو به پایان بود و نوجوانان تاریخ‌ساز ما می‌رفتند روزنی رو به نور بگشایند، تمامی فعالان سیاسی زن و مرد، معلم، دانشجو و کارگر، بدون استثناء تمامی رهبران با تجربه که ماحصل دو دهه مبارزه طبقاتی بودند، دستگیر، زندان و تبعید شدند. سیاستی که این روزها نیز ادامه

دارد، شناسایی لیدرهای تظاهرات و دستگیری شبانه‌ی آن‌ها. جداکردن و به بندکشیدن کامل سر جنبش اعتراضی، هدیه‌ای بود که به رسم ملاقات شاهان، پشتوانه‌ی مذاکرات رئیسی برای اثبات قدرت نظام در سرکوب و ممانعت از تکثیر ظرفیت ضدسرمایه‌دارانه‌ی جنبش در منطقه گردید. اگر نمایندگان سیاسی سرمایه فرش قرمز زیر پایش انداختند و با زهرخند به اعتراضات، بر سکوی بین‌المللی نطق و خطابه دعوتش کردند از آن روست که با دست پر وارد میدان مذاکره شده بود. برای تداوم قدرت سرمایه، بمب اتمی و انرژی هسته‌ای منبع سود و رقابت است و خطر حیات و ممات آن نیست. آن چه همیشه خطر است و در بحران‌های اقتصادی، سیاسی در هر منطقه جغرافیایی خطرش دوچندان می‌شود مبارزات رهایی‌بخش مردم و فعالانی‌ست که توده‌پذیرند و این مبارزات را جهت می‌دهند. بدیهی‌ست اگر این منطقه در قلب خاورمیانه باشد و پیشینه‌ی یک دوره‌ی انقلاب شورایی را نیز داشته باشد، از بمب اتم برای سرمایه خطرناک‌تر است، چون می‌تواند کل منطقه را متأثر کند. شاهدیم که قتل مهسا و پی‌آمدهای غیرقابل پیش‌بینی آن چاشنی یک بمب مبارزاتی علیه سلطه و استثمار جنسیتی شد که توان فعال کردن سایر بمب‌های مبارزاتی در خاورمیانه را نیز دارد. نمایندگان سرمایه در غرب و شرق، که در بهره‌برداری از فرصت‌ها گرگ باران دیده شده‌اند، مذاکرات را ادامه می‌دهند. استفاده حداکثری از حُکام وحشت‌زده ایران، در همان حال محکومیتشان در دادگاه آبان یک اتفاق ساده نیست. همان‌طور که ژانویه‌ی ۱۹۱۹ آلمان یک اتفاق ساده نبود. امپراتورها، علی‌رغم تمامی رقابت‌هایشان، هوشیار و بیدار آماده شده‌اند با گذشتن از روی جسد حاکمان، بمب مهسا را خنثی نمایند. مبادا، مبادا این رژیم خون‌خوار قبل از سقوط، ۶۷ دیگری با آن‌ها معامله کند!! و جزیره‌ی ثبات را برای حاکمان بعد هموار کنند. خرس قطبی هم از این معامله بار خود را می‌برد. این خرس نیز می‌داند بمب مبارزه علیه سلطه و استثمار زیر پای خودش قرار دارد، نمی‌گذارد کلاهش را باد ببرد. همه‌ی مدعیان آزادی و نیروی چپ در برابر این مبادا، روزی باید پاسخ‌گو باشند.

پشت خیزش زیبا و قدرت‌مند این روزها، راهبران مردم را به بند کشیده‌اند و با سرکوب ایدئولوژیک پردامنه، تلاش می‌کنند این خیزش را از جنبش انقلابی پرتوان دهه‌ی گذشته منفک و مانع اعتلایش شوند. بلاشک نگارنده متهم به نگاه توطئه‌گرانه خواهد شد. چه باک! توانایی ما و بیش‌تر وظیفه ما شرکت در فعالانه در این خیزش و نقد ایدئولوژی‌هاست و نه انکار آن‌ها!

سیاست ما

مهمترین وظیفه‌ی «رهبری» در دوران اعتصاب توده‌ای مبتنی است بر وضع کردن

شعار مبارزه، جهت دادن به مبارزه، تنظیم کردن تاکتیک مبارزه‌ی سیاسی؛ به شیوه‌ای

که در هر فاز و در هر لحظه از نبرد، تمام نیروی پرولتاریایی که پیش‌تر در مبارزه درگیر و به عرصه‌ی نبرد پرتاب شده، متحقق شود و به فعلیت درآید. تاکتیک... نباید هرگز پایین‌تر از سطح رابطه‌ی قوای فعلی باشد، بلکه برعکس، باید از این سطح گذر کند»- روزا لوکزامبورگ

در این طوفان بزرگ، در این روزها، که نیروی چپ نیز مانند همه، پس جنبش زن، زندگی، آزادی روان است و امواج شدید آن همه را بهت‌زده کرده است. شعار زندانی سیاسی آزاد باید گردد نیز، زیر این امواج و پشت هلهله‌ی رسانه‌ها از چشم‌ها پنهان مانده است. نیروی محرکه‌ای که باید پشت زندان‌ها تجمع کند و فریاد بزند مهسهای ما را آزاد کنید در کف خیابان انرژی خود را مدام خالی می‌کند. ترکیدن بغض چهل‌ساله، چنان خشمی در این خاک رها کرده که به نظر نگارنده از برآمد ۱۹۰۵ شوروی یا هر خیزشی در قرن بیستم تاکنون فراتر می‌رود. بریدن زنجیرها و فریادها، جنبش اسپارتاکوس را تداعی می‌کند. استمرار و اعتلای این خیزش خودانگیخته و خودگستری آن در خاورمیانه وقتی می‌تواند راهی نو برای اعتلای مبارزه‌ی رادیکال علیه سلطه و استثمار در جهان بگشاید که در گرداب مهلک شور و هیجان خودرهبی منحرف نشود. در این فضا و موقعیت، بیانیه‌ها و شعارهای نیرو چپ نیز در دریای گفته‌ها، نوشته‌ها و صداها محو می‌شود و جز معدودی گوش شنوا به آن‌ها ندارند. تنها نیرویی که امکان دارد صدایش شنیده شود فعالان سیاسی خود مردم هستند. لایک، توئیت و صدای آن‌هاست که بیانیه‌ها و رهنمودها را به نیروی مادی تبدیل می‌کند و موج‌ها را در مسیری دیگر می‌اندازد. آزادی زندانیان سیاسی، جهانی کردن این خواسته، جهت دادن تظاهرات به سوی زندان‌ها، پیوستن قلب تپنده‌ی جنبش به سر خود جهت ادامه و تکوین مبارزه‌ی محوری‌ترین راهبرد در این مرحله جنبش است. آزادی زندانیان سیاسی و پرکردن خلاء یک «اقلیت کنش‌گر»، توان انقلابی وارد جنبش می‌کنند، توانی که ریشه در تاریخ جنبش اخیر دارد و بعید نیست ترک‌تازی دموکراسی پارلمانی در گوشه و کنار جهان را تحت‌الشعاع قرار دهد.

از طرف دیگر نفس طرح شعار آزادی زندانیان سیاسی:

• ظرفیت بسیار برای فراخوان اعتصابی هدف‌مند برای دانشجویان، معلمان و کارگران دارد این شعار بر تأمل و احتیاط آن‌ها غلبه و آنان را برای آزادی همکارانشان به عرصه‌ی مبارزه‌ی هدف‌مند جلب می‌کند. شکی نیست که اعتصاب توده‌ای، با فراخوان ما یا هر گروهی شکل نمی‌گیرد، بلکه چیزی است که به وقوع می‌پیوندد. اما تشخیص وقوع آن و جهت دادن اهدافش فرصتی تکرارنشده‌ست. به

کمک‌طلبیدن اعتصاب برای نجات ده‌ها مهسای در بند که زندگیشان در خطر مرگ لحظات سقوط رژیم است، حتی اگر پاسخ نگیرد، مسئولیت تاریخی ماست.

• تمرکز جنبش بر امتیاز گرفتن از رژیم برای آزادی زندانیان سیاسی، هدف مشخص ایجاد می‌کند، تظاهرات روزمره را جهت می‌دهد و انرژی این تظاهرات را به جای هرز رفتن در خیابان و ناامید شدن در اطراف زندان‌ها می‌کشد، جبهه‌ی مبارزان رادیکال را تقویت و فضای موجود را دگرگون می‌کند.

• نیروی چپ، مبارزان قومی و زنان رادیکال، فردی و گروهی، در ایران و در جهان، متحد و یک‌پارچه در شعارها و پلاکاردها در داخل و خارج کشور، در توثیت و پست و ... می‌توانند، خواسته‌ی مشخص و هدف‌مند «آزادی زندانی سیاسی» را مطرح و کارگران، دانشجویان و معلمان، احزاب چپ فرامرزی، روشن‌فکران رادیکال جهان و یا خاورمیانه را برای آزادی آن‌ها و حفاظت از جانشان به اعتصاب یا هرگونه کنش مناسب فراخوان دهند. می‌توان امیدوار بود با هدف مشخص و موثر «آزادی زندانیان سیاسی»، جنبش زن، زندگی، آزادی را در این مرحله، از جادوی «براندازی» سریع آزاد گردد. سرکوب ایدئولوژیک آن کم‌رنگ شود و انرژی تعیین‌کننده‌ی آن برای تشکل شوراهای و تشکل‌های منطبق با شرایط، کارا گردد. هم‌هنگام نیروی چپ با غلبه بر پراکندگی موجود قادر خواهد بود از انزوا خارج شود.

یادداشت‌ها

[۱]. در مقاله‌ی درجه‌ی «[رهای زن معیار رهایی همگان](#)» دیدگاه خود را در این باره مفصلاً نوشته‌ام: «به‌رغم درهم‌تنیدگی ستم جنسیتی و ستم طبقاتی و غیرممکن بودن رهایی کامل زنان در چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری، تبعیض جنسیتی را نمی‌توان کلاً به تبعیض طبقاتی، و مبارزات آزادی‌خواهانه زنان را به مبارزات طبقه‌ی کارگر محدود کرد. این مبارزات، بسته به سطح رشد مناسبات سرمایه‌داری و ناهم‌گونی قومی و مذهبی، در بخش‌های متناقض و سطوح متفاوتی بروز خواهد یافت ... صرفاً محدود به زنان کارگر یا محوریت کار خانگی و کار دستمزدی نیست. اقشار مختلف جامعه زنان در هر کشور به‌مثابه یک کل بر یک‌دیگر تأثیر می‌گذارند و به‌نوبه‌ی خود از کل تأثیر می‌پذیرند. مبارزات زنان ممکن است در بخش‌های مختلفی بروز کند، تأثیر این بخش‌ها بر یک‌دیگر در هر دوره‌ی تاریخی به تغییراتی در کل مبارزات زنان منجر می‌شود که قابل استناد به قشر معینی از زنان نیست. بنابراین هر جنبه از جامعه‌ی زنان باید به‌طور انضمامی و در بستر تاریخی‌اش، و با احتساب ماهیت پویای هر واقعیت اجتماعی، درک شود.»

[۲]. عامدانه بر معترضان تأکید شده است. چون به‌رغم تبلیغات رسانه‌های فرامرزی، خیزش جاری گرچه سراسری‌ست اما کارگران بلاخص **کارگران رسمی** هنوز در این خیزش حضور پررنگ ندارند هر چند با آن به‌طور مختلف هم‌دردی

می‌کنند. حتی معلمان نیز با احتیاط اعلام تعطیلی کردند. به نظر می‌رسد کارکرد رسانه‌های ایدئولوژیک در این مورد نتیجه‌ی عکس‌گذاشته است. طبق صحبت با برخی همشهری‌های کشاورز و کارگر هم‌چنین کارگران جوان تماشاچی، ترس بی‌کار شدن یا دستگیر شدن مانع حضورشان در تظاهرات نبود. دو دلیل بیش‌تر شنیدم: حالا بچه‌ها برای ما تعیین تکلیف می‌کنند و «گرسنه نیستند، درد آن‌ها، درد ما نیست.»

[۳]. در سال ۱۳۹۶ در مقاله‌ی «[ما ابزار نیستیم، ما انسانیم](#)» با تیتیر دوم «کیفرخواست دختران خیابان انقلاب، ناقوس مرگ بنیادگرایی در منطقه» خیزش امروز را پیش‌آمدی ناگزیر نوشته بودم. ناقوسی که صدایش را این روزها همه شنیده‌اند. این مقاله در بهمن ۱۳۹۶ در رادیو زمانه با نام مستعار ققنوس منتشر شد.